

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی^۱

سال دوازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۴

بررسی ویژگی‌های سبکی مناہج الطالبین فی معارف الصادقین
(ص ۱۱۹ - ۱۳۴)

کاظم دزفولیان^۲ (نویسنده مسئول)، احمد بهنامی^۳

تاریخ دریافت مقاله: تابستان ۱۳۹۷

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۱۳۹۷

چکیده

مناہج الطالبین فی معارف الصادقین از کتابهای تاریخ عمومی سده هشتم است که توسط علی بن حسین بن علی علاء قزوینی (۷۲۶ یا ۷۲۷ ق. - زنده در ۷۹۳ ق.) در سالهای ۷۷۸ و ۷۷۹ ق. به نگارش درآمده است. در این مقاله نگارندگان کوشیده‌اند سبک علاء قزوینی را از خلال کتابش بشناسند. لذا به تحلیل کتاب مناہج الطالبین در سه سطح فکری، زبانی و ادبی پرداخته‌اند. در سطح فکری تمایل وی به تشیع بارزترین خصیصه وی است. در سطح زبانی، بر لغات و ترکیبات کمیاب این کتاب تأکید شده است و در سطح ادبی برخی صنایع بدیع لفظی و معنوی و نیز کاربرد علم بیان در این کتاب بررسی شده است.

کلمات کلیدی: علاء قزوینی، مناہج الطالبین فی معارف الصادقین، نثر فارسی در قرن هشتم، تاریخ عمومی.

۱ - تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند

۲ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی (k_dezfoulian@sbu.ac.ir)

۳ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی (ahmadbehnam@yahoo.com)

۱- مقدمه

یکی از تاریخهای عمومی سده هشتم هجری قمری، *مناهج الطالبین* فی معارف الصادقین اثر علی بن حسین بن علی هلالی مشهور به علاء قزوینی است. نویسندگان این مقاله، پیشتر در مقاله «متن‌شناسی کتاب *مناهج الطالبین* فی معارف الصادقین» به معرفی نویسنده و نسخه‌های خطی این کتاب و محتویات آن پرداخته‌اند. (متن‌شناسی کتاب *مناهج الطالبین* فی معارف الصادقین و معرفی نسخه‌های خطی آن، دزفولیان و بهنامی، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۷۹/۳، صص ۲۵-۴۶) این تاریخ در سالهای ۷۷۸ و ۷۷۹ هجری قمری و به نام شاه شجاع مظفری (حکومت: ۷۵۹-۷۸۶) تألیف شده است و تاریخ عمومی عالم را از آغاز تا عهد شاه شجاع در سه قسم دربرمیگیرد و جزو منابع دست‌اول تاریخ آل مظفر است. این کتاب در همان سالهای پس از تألیف مورد توجه مورخان قرار گرفته است و مطالبی از آن در کتابهای مشهور *روضه‌الصفاء*، *روضه‌الصفاء*، *میرخواند*، ج ۱، ص ۱۵۵) *حبیب‌السیر*، *حبیب‌السیر*، خواندمیر، ج ۱، ص ۵۴) *حدائق الحقائق*، *حدائق الحقائق*، *فراهی هروی*، صص ۴۲۹-۴۳۰) *عرفات العاشقین*، *عرفات العاشقین*، *بلیانی اصفهانی*، ص ۴۰۱) *مجالس المؤمنین* (مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱، صص ۲۹۸-۳۰۲ و ج ۲، صص ۳۶۰-۳۶۳) و نیز کتاب *فضائل السادات* (فضائل السادات، حسینی علوی، صص ۳۵۷-۳۵۸) نقل شده است. در دوره معاصر نیز اهمیتهای تاریخی و لغوی این کتاب باعث شده است محققانی نظیر *عبدالحسین زرینکوب*، (از *کوچه زندان*، *زرینکوب*، صص ۲۲۰-۲۲۱) *محمد معین*، *مزدیسنا* و *ادب پارسی*، *معین*، ص ۴۱۶؛ *حافظ شیرین‌سخن*، *معین*، صص ۲۱۰-۲۱۱) *رکن‌الدین همایونفرخ*، *حافظ خراباتی*، *همایونفرخ*، ج ۱، صص ۵۰۱-۵۰۹) *علی رواقی*، *تفسیر قرآن پاک*، ص ۱۲۹) از این کتاب بهره ببرند. در این مقاله، خصایص فکری، زبانی و ادبی این کتاب بررسی شده است. از آنجا که *مناهج الطالبین* هنوز به چاپ نرسیده است، ارجاعات نویسندگان این مقاله به نسخه خطی این اثر است که در *ایاصوفیا* نگهداری میشود و میکروفیلم آن به شماره ۱۳۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۲- ویژگیهای فکری

۲-۱- تمایل به تشیع

تمایل علاء قزوینی به تشیع از دو راه قابل اثبات است.

۲-۱-۱- قرآن متنی

علاء قزوینی علیرغم اینکه از خلفای سه‌گانه با احترام یاد میکنند، از امام علی (ع) بیشتر و با بزرگداشت فراوانتری یاد کرده است بگونه‌ای که به عنوان نمونه نام خلیفه نخست تنها ۳۳ بار و نام امام علی (ع) ۱۵۶ بار در این کتاب آمده است. همچنین نبردهای حضرت امام علی (ع) و زندگی امام حسن (ع) و شهادت وی و واقعه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) در این کتاب با تفصیل زیادی آمده است. علاء قزوینی دربارهٔ هریک از ائمه اطهار در کتاب خود دست کم یک روایت نقل کرده است و آنان را نیز «امام» خوانده است. علی الخصوص از امام ششم شیعیان، حضرت جعفر صادق (ع) که اکثراً از وی با عنوان «صادق آل محمد» یا «صادق آل رسول» یاد میکند، دهها بار نقل قولهایی آورده است. (۵/۲۸۴، ۴۶/۲۸۵) همچنین حکایتی که دربارهٔ امام علی نقی (ع) نقل کرده است، هواداری علاء قزوینی از شیعیان را کاملاً نمایان میسازد. (۵۱/۲۸۷) و با نقل روایتی، نشان میدهد که امام دوازدهم را حی و زنده میدانند: «عبدالله عباس رضی الله عنه میگوید که عصای موسی و تابوت بنی اسرائیل در بحیره طبریه به شام جایی مستور است، و پیش از قیامت هر دو را بیرون آرند. و در اخبار اهل بیت رسول علیهم السلام آمده که این هر دو با انگشتری سلیمان و عامه و دراعه و سلاح رسول صلی الله علیه و سلم در خزانه صاحب الزمان است، چون ظاهر شود رونق سلطنت و شوکت مملکت او بدان اسباب باشد» (۲۹/۲۸۵)

۲-۱-۲- منابع مورد استفاده

از دیگر قرائنی که میتوان از آن به تمایل علاء قزوینی به تشیع پی برد، منابع مورد استفاده او در تألیف مناہج الطالبین است. وی اگرچه به تفسیرهایی نظیر معالم التنزیل و تفسیر طبری بسیار مراجعه کرده است، عمده مطالب وی دربارهٔ ائمه و پیامبران، برگرفته از کتابهای شیعی نظیر روض الجنان و روح الجنان نوشته ابوالفتوح رازی و کشف الغمه فی معرفه الائمه نوشته علی بن عیسی اربلی است. برای نمونه بخشی از مناہج الطالبین ذکر میشود: «ابن ملجم به کوفه رفت و خویشان او این حال پنهان میداشتند و او در کوفه رفیقی میطلبید که با او در این کار یار شود تا به یکی از بنی تیم بن الرباب رسید و امیرالمؤمنین علی در غزاء احد چند کس از آن قبیله کشته بود. آن شخص او را به قطام دلالت کرد و چنانچ گفتیم پدر و برادر او در میان خوارج به دست امیرالمؤمنین به قتل آمده بودند و قطام فایق الجمال و به حسن و ملاحظت عدیم النظیر فی الآفاق بود. ابن ملجم که او را بدید دل از دست بردار و فراموش کرد که به چه کار آمده بود. گفت آمده‌ام تا تو را خطبه کنم. گفت قبول نکنم الا

وقتی که شفای دل من بدهی. گفت تو چه می‌خواهی. گفت سه‌هزار درم و غلامی و کنیزکی و شفای دل من قتل علی بن ابی‌طالب است. گفت اینها مهر تو است اما قتل علی بن ابی‌طالب تا چون میسر شود. ضربتی خواهیم زد تا کارگر آید یا نه.» (۵۵/۲۸۶) این بخش برگرفته است از این قسمت از کتاب کشف الغمه: «فأما ابن ملجم المرادی لعنه الله، فخرج فلقي أصحابه بالكوفة فكاتمهم أمره كراهة أن يظهروا شيئاً من أمره، فرأى ذات يوم أصحاباً له من تيمم الرباب و كان عليّ عليه السلام قتل منهم يوم النهر عدداً فذكروا قتلاهم و لقي من يومه ذلك امرأة منهم يقال لها قطام، و كان علي قتل أباهما و أخاهما و كانت فائقة الجمال فلما رآها التبس عقله فنسى حاجته التي جاء لها، فخطبها فقالت: لا اتزوجك حتى تشفى لي. قال و ما تشائين؟ قالت ثلاثة آلاف، و عبداً و قينةً، و قتل عليّ بن ابی‌طالب. قال: هو مهرک، فأما قتل عليّ فلا أراک تدرکينه، ولكن أضربه ضربة» (کشف الغمه، اربلی، چ بیروت، ج ۲، ص ۱۰۴)

غالب روایاتی که نقل میکنند در کتب حدیث مشهور شیعه نظیر من لایحضره الفقیه ابن بابویه و الامالی شیخ طوسی یافت میشود. برای نمونه میتوان روایتی که در برگ (۱۵/۲۸۵) نسخه مناهج آمده است را مثال زد. (الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۸) و نیز روایتی که در برگ ۲۴/۲۸۵ نسخه مناهج آمده است در کتابهای مشهور قدیمی شیعه نیز نقل شده است. (الکافی، کلینی، ج ۹، ص ۲۷۹؛ من لایحضره الفقیه، ابن بابویه، صص ۲۰۳-۲۰۴؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، صص ۳۴۵-۳۴۷؛ الامالی، شیخ طوسی، صص ۶۷۱-۶۷۲) همچنین وی تمایل فراوانی به درج اشعار مولانا حسن کاشی، شاعر مشهور شیعه سده هفتم و هشتم هجری دارد، و میتوان گفت بیش از هر شاعر دیگری، از حسن کاشی بیت نقل کرده است. برای نمونه به برگهای (۷۴/۲۸۷؛ ۲۵/۲۸۵؛ ۲۲/۲۸۶) نسخه مناهج الطالبین میتوان اشاره کرد. تأثیرپذیری وی از عقاید خواجه نصیرالدین طوسی از بزرگان شیعه، که در بخش ۲/۱ به آن میپردازیم، نیز میتواند مؤید این نظر باشد.

۲-۲- صوفیگری و سیروسلوک

علاء قزوینی بابتی مفصل را در کتاب خود به بیان مراحل سیروسلوک اختصاص داده است. این باب که باب بیست و یکم از قسم سوم کتاب مناهج الطالبین است، «در مقامات و مراتب اولیا و سیرت و طریقت اتقیا» نام دارد و از برگ ۷۹/۲۸۶ تا برگ ۱۷/۲۸۷ یعنی ۲۷ برگ نسخه خطی مناهج را دربرمیگیرد. در این بخش وی به توضیح بعضی از مصطلحات عرفا نیز پرداخته است. تقسیم‌بندی وی از مراحل سیروسلوک، برگرفته از کتاب اوصاف الاشراف

خواجه نصیرالدین طوسی است. قزوینی در این بخش میگوید: «پس هر که خواهد که به منازل اهل عرفان برسد و اعداد مراتب ایشان بداند و معرفت احوال ایشان حاصل کند باید اولاً ابتدا به ایمان کند که مرتبه اول است...» (۸۶/۲۸۶) و در برگ بعد گفته است: «مرتبه دوم ثبات است» و سایر مراتبی که شرح کرده است چنین است: نیت، صدق، اخلاص، انابت، توبه، زهد، فقر، ریاضت، محاسبه و مراقبه، تقوی، ذکر و استغفار، خلوت، تفکر، خوف و حزن، رجا، صبر، شکر، ارادت، محبت، وفا، معرفت، یقین، استقامت، توکل، رضا، تسلیم، توحید، اتحاد و وحدت و مقام بقا بعد از فنا. با نگاهی به کتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی میتوان دریافت که خواجه نیز در سیر و سلوک تقریباً همین مراتب را قائل است، جز اینکه خواجه این مراتب را در چند باب تقسیم‌بندی کرده است: ۱-باب اول در مبدء حرکت شامل شش فصل (ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابت، اخلاص) ۲-باب دوم در ازاله عوایق شامل شش فصل (توبه، زهد، فقر، ریاضت، محاسبه و مراقبت، تقوی) ۳-باب سوم در سیر و سلوک و احوال شامل شش فصل (خلوت، تفکر، خوف و حزن، رجا، صبر، شکر) ۴-باب چهارم در ذکر احوال مقارن سلوک شامل شش فصل (ارادت، شوق، محبت، معرفت، یقین، سلوک) ۵-باب پنجم در حالاتی که اهل وصول را سانس میشود شامل شش فصل (توکل، رضا، تسلیم، توحید، اتحاد، وحدت) ۶-باب ششم در فنا. (اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی، صص ۱-۲) بنابراین بجز جایجایی اندک مراتب و کاهش‌هایی در آنها، علاء قزوینی تقسیم‌بندی خود را از خواجه نصیر اخذ کرده است، با این توضیح که علاء قزوینی این مراتب را با تفصیل و اضافات بیشتری شرح کرده است. اما تأثیر نثر خواجه نصیر را در این بخش از کتاب مناہج الطالبین به روشنی میتوان مشاهده کرد. برای نمونه، بخشی از مطالب مناہج الطالبین درباره شکر و فصل «در شکر» اوصاف الاشراف نقل میشود تا امکان مقایسه فراهم آید:

- اوصاف الاشراف: «و فی الخبر: الایمان نصفان، نصف صبر و نصف شکر. چه سالک به هیچ حالی از احوال از امری ملایم یا غیرملایم خالی نباشد، پس بر ملایم شکر باید کرد و بر غیرملایم صبر باید نمود، و همچنان که به ازای صبر جزع است، به ازای شکر کفران است، و کفر نوعی از کفران است، و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. و از اینجا معلوم میشود که درجه شکر از درجه صبر عالی‌تر است، و چون شکر نتوان گذارد الا به دل و زبان و اعضای دیگر که هر سه نعمت اوست، و قدرت بر استعمال هر یکی نعمت دیگر، پس اگر خواهد که بر هر نعمتی شکری گذارد، بر این نعمت‌ها هم شکری دیگر باید گذارد و سخن دراز

گردد، و آن به که شکر همچنان باشد که در اول و انتها به عجز باشد، و اعتراف به عجز از شکر، آخر مراتب شکر است چنانکه اعتراف به عجز از ثنا بزرگترین ثنا است، و به این سبب گفته‌اند: لاحصی ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک و فوق مایقول القائلون. و به نزدیک اهل تسلیم شکر منتفی شود، چه شکر مشتمل است بر قیام مجازات و مکافات منعم، و آن کسی که در مقام بندگی به محلی بود که خود را هیچ محلی نهد، چگونه در مقابل کسی تواند آمدن که همه او باشد؟ پس نهایت شکر تا آنجا باشد که خود را وجودی داند و منعم را وجودی» (همان، صص ۶۱-۶۲)

- مناهج الطالبین: «و سالک در هیچ حال از صبر و شکر خالی نتواند بود، از آنک در هیچ وقت در ملاقات امری ملایم یا غیرملایم جدا نتواند شد، پس بر ملایم شکر باید کرد و بر ناملایم صبر، و این مقام بالاترین مرتبه اهل ایمان است. و فی الخبر: الایمان نصفان، نصف صبر و نصف شکر. و همچنانک به ازای صبر، جزع است، به ازای شکر کفران است، ﴿وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ و از اینجا معلوم شد که درجه شکر، عالی‌تر از درجه صبر است و چنانچ گفتیم چون شکر ممکن نیست الا به دل و زبان، و تمامت اعضا و جوارح و همه نعمت او است، و قدرت استعمال هر یکی از آن، نعمتی دیگر است و توفیق یافتن بر ادای شکر، کامل‌ترین نعمت‌ها است، پس اگر خواهد که بر هر نعمتی به انفراد شکری گزارد، بر این نعمتها هم شکری جداگانه باید کرد و سخن در آن شکر همچنانک در اول و انتها به عجز کشد، که منتهای مراتب و مقامات شکر است چنانچ گفتیم، و شکر اهل تسلیم منتفی شود، چه شکر مشتمل است بر قیام به مکافات و مجازات منعم و آن کس که در مقام بندگی به محلی بود که خود را وجودی نداند چگونه در مقابل کسی تواند آمد که همه او باشد، پس نهایت شکر آنجا باشد که خود را وجودی نداند و منعم را وجودی..» (۸/۲۸۷)

۳- ویژگیهای زبانی

۳-۱- ویژگیهای لغوی

۳-۱-۱- لغات فارسی با صورت کهنه و کم‌کاربرد

بسیاری از لغاتی که علاء قزوینی در تألیف مناهج الطالبین فی معارف الصادقین به کار برده است، صورتی کهنه دارند و در سده هشتم هجری قمری با این صورت چندان کاربرد نداشته‌اند. دلیل کاربرد این لغات توسط علاء قزوینی، منابع مورداستفاده وی بوده است، علاء قزوینی از جمله دانشمندان سده هشتم است که به کتابهای تفسیری و تاریخی فراوانی دسترسی داشته است و به مطالعه این کتابها میپرداخته است و از آن در تألیف اثر حجیم

- خود مناہج الطالبین استفاده کرده است، لذا لغات کهنه این کتابها بعضاً به نثر وی وارد شده است. بعضی از این لغات:
- بادید آمدن (آشکار شدن، پدید آمدن): آدم دانه‌ای چند بخورد رمقی بادید آمد. (۲۵/۲۸۴)
 - چنانک بیت‌المقدس پر از خاک شد و تلی عظیم بادید آمد. (۶۴/۲۸۵) ابری بادید آمد و هوا تاریک شد و رعد و برق درخشیدن گرفت. (۵۱/۲۸۷)
 - بادید آوردن (پدید آوردن): آن صنیعت خبیثه را تقویت کرد و کفر و بت‌پرستی در میان عرب بادید آورد (۹۷/۲۸۵)
 - بادید شدن (آشکار شدن، پدید آمدن): در تمامت جهان قحطی عظیم بادید شد (۴۸/۲۸۴). موسی دعا کرد، آب پاره‌ای بر بالا بر هوا باستاد و پاره‌ای به زمین فرو رفت، قبری از سنگ رخام بادید شد (۲/۲۸۵).
 - بادید کردن (پدید آوردن، آشکار کردن): خضر تیری بکشید و یک تخته از کشتی برکند و رخنه‌ای بادید کرد (۱۰/۲۸۵). پس امیرالمؤمنین معبر بادید کرد و لشکر بگذرانید و آن شب بدان جانب فرات منزل ساختند (۵۳/۲۸۶).
 - بمیزدند: چندان‌ش بمیزدند که بمیافتاد بعد از آن در گلیمی مینهادند و در خانه‌ای میانداختند به تصور آنک مُرد (۳۱/۲۸۴).
 - بمیافتاد (۳۱/۲۸۴).
 - پایزار (کفش): دعا کن و از پروردگار خود بخواه که فرزند مرا زنده کند و حیات بخشد و من او را هنوز دفن نکرده‌ام، پایزاری پوشیده‌ام و پیش تو آمده (۵۸/۲۸۵).
 - ترسکار (متقی): ایوب به غایت ترسکار و بردبار و نیکوکار و متقی و بسیار عبادتِ پرطاعت بودی (۷۵/۲۸۴).
 - خُنْب (خُم): آب در خُنْب کردیم، دعا کرد خمر شد (۷۳/۲۸۵).
 - خرّه (گِل و لجن): جبرئیل علیه السلام مشتی از آن خرّه دریا برگرفت و در دهنش کرد (۳/۲۸۵).
 - سُنْب (سُم): از سُنْب اسبان ایشان گرد بر هوا میرفت. (۲/۲۸۵) گرد زمین بابل از سُنْب دابّه خود بیفشاند (۲۴/۲۸۵)
 - سایه‌وان (سایبان): برفت و سایه‌وانی برای خود بساخت و تکیه کرد (۵۳/۲۸۶). روزی جایی میرفت و تشنگی بر وی غالب شد سایه‌وانی دید روی بدانجا نهاد (۳۰/۲۸۷).

- سیمین‌باهو (سیمین‌بازو): ماهرویانِ کمان‌ابرو سروقدانِ جعدگیسو سیه‌چشمانِ سیمین‌باهو (۹/۲۸۴).
- فرداذ (فردا): هر که بر محمد بن عبدالله سلام فرستد خواه او را دیده باشد خواه نه، فرداذ قیامت محمد شفیع او باشد (۳۰/۲۸۶). بفرست یوسف را با ما فرداذ که به صحرا رویم و تفرج و تنعم و بازی و نشاط کنیم (۵۹/۲۸۴).
- فریشتگان: ابلیس در میان ایشان بود و در این گفت‌وگوی با فریشتگان همراه بود (۲۰/۲۸۴). در کیفیت آفرینش ابوالبشر آدم علی نبینا و علیه السلم و تفضیل او بر ملائکه و سجود فریشتگان و عصیان ابلیس (۴/۲۸۴).
- کاج (کاش): . کاج زمین شکافته شدی تا ایوب فرو رفتی و نگفتی سخنی که موجب سخت‌پروردگار او شود (۷۸/۲۸۴).
- گوینده (آوازخوان): این حال با آن دو کنیزک گوینده بر سیل مشاورت اظهار کرد ایشان گفتند: تو شعری مناسب این حال بگو تا ما بر طریق غنا بر ایشان بخوانیم (۳۸/۲۸۴).
- هم‌چند (به اندازه): آن پشه از راه بینی در دماغ او رسید و مغز سر او میخورد تا که بزرگ شد هم‌چند موشی (۴۹/۲۸۴). فرمود که عصا بر آن سنگ زن، و آن سنگی بود سبک و مربع هم‌چند سر آدمی (۲۰/۲۸۵).
- کاوین (کابین): طالوت گفت دختر پادشاهی بی صداق و کاوین می‌خواهی؟ داود گفت تو اول با من شرط مهر نکردی (۳۱/۲۸۵). یعقوب گفت ای خال من تو را مزدوری کنم و آن اجرت را کاوین دختر تو کنم. (۵۷/۲۸۴).
- دست‌ورنجن: ایشان پانصد مرد بودند که همه دست‌ورنجن زرین در دست داشتند. (۸۹/۲۸۴).
- مُنچ‌انگبین (زنبور عسل): صفوف ایشان در نماز چون صفوف ملایکه باشد، آواز ایشان در مساجد چون آواز مُنچ‌انگبین باشد، یکی از ایشان در دوزخ نروند (۷/۲۸۵).
- پائندانی (ضمانت): بعضی برآندند که ذی‌الکفل اوست، و این لقب از آن سبب بر وی نهادند که هفتاد پیغمبر را کفالت و پائندانی کرد، و از قتل خلاص داد (۲۶/۲۸۵). آدم پرسید که برادرت کجا است، گفت من پائندانی و ضمانی او نکرده بودم. آدم گفت همانا او را کشته‌ای (۲۵/۲۸۴).

۳-۱-۲- لغات خاص مؤلف

- علاء قزوینی، در مواردی دست به واژه‌سازی زده است، و یا لغاتی به کار برده است که از لهجهٔ خاص وی در قرن هشتم هجری قمری برآمده است. شماری از این لغات:
- با یاد کسی دادن (به یاد وی آوردن): موسی علیه السلام هر روز وعظ و نصیحت ایشان میکرد و نعمت خدای تعالی با یادشان میداد، و ایشان را به شکر میفرمود که از دست فرعون و قوم او خلاص یافتند (۹/۲۸۵). قارون... موسی را به خدا سوگند میداد و زنهار میخواست و حق قرابت و صلت رحم با یاد موسی میداد (۱۷/۲۸۵).
 - پناه دادن به چیزی (پناه بردن به آن): ای پیغمبر خدا ما پناه به خدا دادیم و به تو از خشم و غضب خدای تعالی (۵۷/۲۸۴). بچه ناقه چون آن صورت بدید پناه به کوهی داد نامش صنو بود و به روایتی فاره (۴۲/۲۸۴).
 - ترک دادن (ترک کردن): کار و صنعت ترک دادند و سیاحت اختیار کردند (۳۷/۲۸۵). برو و بین که بنی قریظه حصن‌های خود ترک داده‌اند یا همانجا مقیمند (۱۹/۲۸۶).
 - بیلکاری (زراعت، کار با بیل): چون سلام کرد گفت یا علی تا چند از این مشقت و تعب، تا کی این بیلکاری. و امیر علی الدوام از کدّ یمین و عرق جبین خود خوردی (۴۰/۲۸۶).
 - بسیاردرخت (پُردرخت): و ایکه بیشه‌ای است بسیاردرخت و ثمرات آن شهر ادام و مقل بودی (۸۱/۲۸۴). و آن زمین بسیاردرخت و سنگلاخ بود و وادی به غایت استوار و راهی سخت و دشوار (۲۰/۲۸۶).
 - خاله پسر (پسرخاله): هر سه در یک روزگار بوده‌اند و مریم را زکریا پرورده و یحیی خاله پسر مریم بود (۶۷/۲۸۵).
 - پادشاه‌نشین (پایتخت): قرطبه شهری است از اعمال اندلس که دارالملک ایشان است و پادشاه‌نشین (۱۷/۲۸۴). از آنجا به بلقا رفت و آن بزرگترین و پادشاه‌نشین ایشان بود و حصاری معتبر داشت (۲۳/۲۸۵).
 - شیطانچه (شیطان کوچک): شیطان با اتباع خود بیامد و آتش در زد و از این شیطانچه‌ای آنجا بگذاشت و برفت. (۵۰/۲۸۴).
 - دست به فریاد رفتن (به تظلم رفتن): او را بکشتند و ببرند و در میان دو دیه بینداختند و بامداد دست به فریاد رفتند که عم ما را کشته‌اند (۹/۲۸۵).

- نانویسنده (امّی): دوم آنک نانویسنده بود، و این وجه اول است بر معجزات اوصلی اللّٰه علیه و سلّم (۸۹/۲۸۵).
- طاعت‌ریزه (خُرده‌طاعت): و به قدر گناه عقوبت فرماید و بعد از آن به سبب ایمان و اسلام و طاعت‌ریزه‌ای که از وی صادر شده ثواب و درجات دهد. (۷۳/۲۸۷).
- کلمه‌چی (مترجم): گفت چنگزخان را به خواب دیدم، مرا گفت پسر مرا بگو اوگتای که مسلمانان گروهی به غایت بدند، دین ایشان برانداز. اوگتای از او پرسید که کلمه‌چی در میان بود؟ گفت نه. گفت تو زبان مغولی میدانی؟ گفت نه. اوگتای گفت این خواب دروغ است زیرا که پدرم جز زبان مغولی زبانی دیگر ندانست (۶۹/۲۸۷).
- همسانیان (همسایگان): یا علی درویشان و همسانیان را مرنجان و ایشان را عزیز و گرامی دار. (۶۱/۲۸۶). چون به نزدیک خانه رسید از شماتت اعدا اندیشید و از آنک همراهان و همسانیان همه با بارهای گران به خانه‌ها میروند و او با جوال‌های تهی اهل بیت او ناامید شوند (۴۸/۲۸۴).

۳-۱-۳ لغات عربی

به تناسب محتوای کتاب مناہج الطالبین، که بیان داستان پیامبران و خلفا و... و در مواردی تفسیر آیات قرآن کریم است، لغات و ترکیبات عربی در این کتاب بسیار فراوان استفاده شده است که بعضاً لغات نادر و دشواری است، به نحوی که شمارش آن بی‌فایده خواهد بود. اما نمونه‌هایی از این لغات و ترکیبات ذکر میشود:

بقراتِ سمان: گاوهای فربه (۶۷/۲۸۷)؛ مذکور و مدحور: ترسانیده و رانده‌شده (۶۸/۲۸۷)؛ انیاب و اضراس و مخالب: دندانهای نشتر و آسیاب و چنگالها (۶۷/۲۸۷)؛ تالیل: تاولها (۷۷/۲۸۴)؛ صفرای شعرا: زردرنگِ پرمو (۸۹/۲۸۴)؛ متبر: هلاک‌شونده (۳/۲۸۵)؛ عبده عجل: پرستندگانِ گوساله (۸/۲۸۵)؛ احتطاب: هیزم‌شکنی (۹/۲۸۵)؛ حبورت: ریاست مذبج (۱۶/۲۸۵)؛ نعمت هنیه و موهبت سنیه (۱۹/۲۸۵)؛ مؤامره: مشورت (۲۳/۲۸۵)؛ مخلات: توبره (۳۱/۲۸۵)؛ اصقاع: اطراف (۷۵/۲۸۴)؛ ساجور: قلاده سگ (۵۲/۲۸۷)؛ جراب: انبان (۵۲/۲۸۴).

البته این واژه‌هایی است که در جملات فارسی مناہج به کاررفته است، جز این، علاء قزوینی در بسیاری از موارد، پاره‌هایی به نثر عربی می‌آورد که گاه این پاره‌های نثر چند صفحه را نیز در برمیگیرد (۴۶/۲۸۶ و ۴۷/۲۸۶) و همین ویژگی، استفاده از این کتاب را برای مخاطب عام اندکی دشوار می‌سازد.

۳-۱-۴- لغات ترکی و مغولی

با اینکه علاء قزوینی مناہج را پس از عهد ایلخانان و در قرن هشتم به رشته تحریر درآورده است، لغات ترکی و مغولی این کتاب چندان زیاد نیست و میتوان این لغات را چنین فهرست کرد: یاسمشی / یاسمیشی = کارسازی (۱۳/۲۸۵)؛ یرغو = مجلس محاکمه (۶۹/۲۸۷)؛ قیتول = لشکرگاه (۱۳/۲۸۵)؛ یرلیغ = فرمان پادشاهی (۶۸/۲۸۷)؛ یاساق = قانون مغولان (۶۸/۲۸۷)؛ شیلان = سفره (۴۰/۲۸۵)؛ آقچه = سکه زر و سیم (۸۳/۲۸۵)؛ ایغر = اسب نر (۳/۲۸۵).

۳-۱-۵- صیغۀ فعل ماضی

یکی دیگر از خصایص زبانی این کتاب، که آن را به دورۀ اول زبان فارسی دری نزدیک میکند، استفاده فراوان از صیغۀ خاصی از صرف زمان ماضی است، «که مفهوم تکرار فعل یا معتاد بودن آن را بیان میکند و با افزودن «ی» به آخر فعل ساخته میشود، و این غیر از ماضی استمراری است که برای بیان فعلی که در زمان گذشته جریان داشته اما پایان نیافته به کار میرود و جزء صرفی «همی» و «می» نشانه آن است» (تاریخ زبان فارسی، خانلری، ج ۱، ص ۳۶۲) و این کاربرد در مناہج الطالبین فی معارف الصادقین بسیار فراوان است و در اکثر برگ‌های این کتاب میتوان شواهد این کاربرد را یافت. اما چند جمله برای نمونه ذکر میشود:

«سوم قوت دل چنانچ از هیچ چیز نترسیدی»، «یکی آوازی که چون به زبور خواندن بنشستی همه وحوش و طیور بر او جمع شدند و استماع زبور از لفظ و لهجۀ داود کردند»، «دیگر آنکه او از کسب دست خوردی و از بیت‌المال تصرفی نکردی.» (۳۳/۲۸۵) «و چون به جهاد رفتندی تابوت را مقدمۀ الجیش ساختندی و ظفر و نصرت یافتندی و فتح و فیروزی قرین رایات ایشان شدی.» (۲۹/۲۸۵)

گاه نیز این افزودن «ی» بر سر فعل، برای ایجاد وجه شرطی است، که باز هم نمونه‌های فراوانی در کتاب مناہج الطالبین فی معارف الصادقین دارد که چند نمونه ذکر میشود: «و اگر خواستی این تیرها به حلق طالوت فروزدی و بکشتی.» (۳۱/۲۸۵) «اگر اشمویل زنده بودی او را مجال ندادی که به امثال آن ناشایست اقدام نمودی و حال طالوت بدین درجه رسیدی.» «گفت اگر کسی در اینجا رفتی نسج عنکبوت خراب کردی.» (۳۳/۲۸۵)

۳-۲- ویژگیهای ادبی

کتاب مناہج الطالبین فی معارف الصادقین از جمله تواریخی است که حقاً باید آن را در شمار کتاب‌های ادبی قرار داد، چرا که به بهانه نگارش تاریخ، وسیله‌ای برای اظهار فضل

نویسنده قرار گرفته است و لحن آن به تمام معنی، انشای ادبی است و تحت تأثیر مستقیم شیوه مترسّلین قرار دارد. نثر کتاب در پاره‌ای از آن به خصوص در دیباچه، مصنوع است، و کاربرد لغات عربی در آن به خصوص درباره‌ی ممدوح، فراوان است. در پاره‌های دیگری از کتاب، به مناسبت بیان حکایات و تواریخ، نثر ساده و مرسل است. در واقع به شیوه‌ی گلستان سعدی، علاء قزوینی نیز در ضمن نثر استادانه خود، هر جا که لازم دانسته است عبارات مصنوع لطیف آورده است. به کار بردن سجع و مزدوجات، استشهاد فراوان به قرآن کریم و احادیث نبوی و آوردن عبارات عربی در متن، تنسیق صفات، تمثیل، تضاد، تکرار، جناس برخی از ویژگی‌های نثر علاء قزوینی در کتاب *مناهج الطالبین فی معارف الصادقین* است که کمتر صفحه‌ای از این کتاب خالی از اینگونه صنایع است.

۳-۲-۱- صنایع لفظی و معنوی و نمود علم بیان

بعضی از مهمترین صنایع به کار رفته توسط علاء قزوینی در اینجا با نمونه ذکر میشود:

(۱) اضافه تشبیهی: «زلیخا چون آن حالات مشاهده کرد فرصت غنیمت شمرد و گوی سخن در میدان مجال انداخت و به چوگان ملامت بر سرشان میزد.» (۶۳ / ۲۸۴) «زلیخا گفت این زمان محض حق از افق صدق ظاهر میگردد و شب دیجور تهمت و خیانت را صبح صادق طالع میشود.» (۶۷ / ۲۸۴) «طیب گفت: بیخ‌های پشیمانی را با هلیله صبر و بلیله فقر با ترید فکر و سقمونیای اخلاص در هاون توبه به دستۀ توفیق سحق کن و در دیگ گریه انداز و به آب چشم پر کن و آتش شوق در زیر آن برافروز تا وقتی که کف حکمت براندازد، بعد از آن آن را به کفجه وفا سرد کن و در قدح محبت ریز و وقت سحر به توفیق پروردگار نوش کن و به آب استغفار مضمضه کن که من بعد هرگز درد گناه معاودت نکند.» (۴۶ / ۲۸۷) گاه، در اضافه‌های تشبیهی که به کار میبرد، مشبه، یک آیه از قرآن کریم است: «از چشمۀ کافوری (إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) (انسان، ۵) شربتی تمام نوش کرد.» (۸۵ / ۲۸۶)

(۲) تضمین المزدوج: «از آن جهت که یوسف علیه السلام از مکارم اخلاق نبوت و طیب اعراق رسالت به تسویل و عشوه زلیخا فریفته نمیشد.» (۶۴ / ۲۸۴) «ملک مذکور و مدحور، محزون و مغموم از خواب درآمد و تا روز متفکر میبود.» (۶۸ / ۲۸۴) «و زن را ملامت بسیار بکرد و گفت بعد از این خدای تعالی ما را نصرت و فلاح و فرصت و نجات ندهد.» (۵۵ / ۲۸۵) «خدای را تبارک و تعالی در اخفای آن حکمتی و در اظهار آن نعمتی هست که ورای آن ممکن نیست.» (۹۴ / ۲۸۵) «و به وقت آنک مصافحه صفاح و مطاعنه رماح نزدیک رسید

هنوز سلاح نبوشیده پیش رفت. ایشان را در آن فراخنای کهف خوش خفته بادی خوش نسیم بر ایشان میوزد و عقوبت فرقت [یار] ۱ و عقوبت کربت غار از ایشان مندفع میگرداند.» (۸۵/۲۸۵) «و یقین بداند که هواپرست خسته و بسته است و خداپرست جسته و رسته.» (۲/۲۸۷)

۳) سج: «غرض یوسف آن بود تا ملک نیز ذوق گرسنگی بچشد و الم جوع بکشد تا شکم‌های گرسنه را فراموش نکند.» (۶۸/۲۸۴) «یعقوب علیه السلام و فرزندان نیز به موافقت تمامت خلائق الم جوع چشیده و سورت گرسنگی کشیده و هیبت سال‌های جذب و تنگی دیده و آوازه کرم و لطف عزیز مصر شنیده بودند.» (۶۹/۲۸۴) «به سال از من مهترید و به راه و روش و سیرت و طریقت از من بهتر.» (۷۷/۲۸۴) «و علما را در این مقام، قال و قیل بسیار است، و غرض ما در همه مقامات ایجاز و اختصار است.» (۵۲/۲۸۵) «چون اربوس قضیه اصحاب کهف ینجلوس و صنیعت ایشان با دقیانوس و توجه و توکل ایشان به جانب کبریاء قدوس و غم دینداری ایشان جهت عرض و ناموس و ناشنیدن آواز و نغمه ناقوس و نادیدن رونق صلیب و ناوس و صورت گریختن ایشان از دارالملک افسوس از پیران آن زمان شنیده بود.» (۸۳/۲۸۵) «فرزدق گفت: هیهات هیهات! مگر او را نمیشناسی؟ این صبح اول است، این خورشید اکمل است، این عاقله عقل است، این ناقله نقل است، این قبله عرش و کرسی است، این قدوه جتی و انسی است، این طاوس روضه رضا است، این سوار فضای قضا است، این سرو بستان هل ائی است، این دوحه شجره طیبه انما است، این چشم و چراغ لافتی است، این قره عین مصطفا است، این میوه دل فاطمه زهرا است، این پسر علی مرتضی است، این برادر حسن مجتبی است، این پدر زین‌العابدین سید اتقیا است، این حسین شهید کربلا است، این سرور اهل بیت است و مرا در حق او و پدر او چندین بیت است.» (۲۸۶/۷۰) «در آیتی از آیات الهی نظر کردن مر اهل ایمان را مزید ایمان و ایقان است و بعثت ایشان بعد از سیصد سال مر اسلامیان را سبب نزول فرادیس جنان است، و از عقاب خدا و عذاب او جلّ جلاله واسطه امن و امان است و دیدن آن جوانمردان دلیل بر تصدیق بعث و نشور و صراط و میزان است، خصوص ملک را که در ایام دولت و عهد مملکت او باری تعالی این آیت را که عالمیان را نور و ضیا و عالم‌آفرین را موجب حمد و ثنا است از تتق غیب بر عالمیان ظاهر گردانید.» (۸۴/۲۸۵) «هرچند

شراب بیشتر بود او در عمل کاملتر و بر علم غالبتر بود و در افاق قدم استقامت ثابت‌تر.» (۲۸۶ / ۸۴)

۴) تکرار: «در غضب رفت و از آنجا متوجه دریا و سفینه شد و رسید بدانچ رسید و دید آنچه دید و کشید آنچه کشید.» (۶۰ / ۲۸۵) «محبت خدا و رسول خدا فرض است و محبت اهل بیت و اصحاب رسول فرض است و اقتدا بدیشان کردن فرض و اظهار آنچه در فضایل و مناقب و مدایح ایشان آمده است فرض است.» (۸۸ / ۲۸۵)

۵) تضاد: «گفتند بارخدا یا آوازی ضعیف در زمینی غریب میشنویم و صوتی معروف در مقامی مجهول استماع مینماییم.» (۶۰ / ۲۸۵) «این مجموعه مشتمل است بر جد و فضل نه مبنی بر هجو و هزل.» (۷۲ / ۲۸۷)

۶) تنسیق الصفات: «خاتم ما را خدای تبارک و تعالی در ایام سلطنت و عهد مملکت و بر دعای دولت قاهره پادشاه اسلام، فرمانفرمای هفت اقلیم، عادل دل خداپرست، حمیده خصال ستوده سرشت، پشت و پناه اهل ایمان، اعلم و اکمل نوع انسان، قبله و قدوه ملوک و سلاطین زمان خلد الله ملکه و ابد خلافته ختم گردانید.» (۶۰ / ۲۸۵) «خصوص عاقبت محمود حضرت کعبه رفعت آسمان رتبت فلک قدرت ملک سیرت افریدون فر اسکندر سریرت پادشاه اسلام پناه خلافت جاه انجم سپاه.» (۳۴ / ۲۸۶) «جوانمردی سوخته دلی صاحب دردی درویش حالی تنگدستی در آن میان متفکر در آن توانگران نظر میکرد و هر لحظه نفس سرد از دل پردرد برمیاورد.» (۴۳ / ۲۸۶)

۷) جناس: «پس معلوم شد که شریعت سرّ طریقت است و طریقت سرّ شریعت و مقصود از هر دو انوار و اسرار حقیقت، تا از سرّ درنیایی سرّ نبینی.» (۲۸۶ / ۸۱)

۸) تمثیل: «پس شریعت بر مثال شهری است بزرگ با سور و حصار معتبر و ابواب و اسباب تمام و خانه و سرایی نامعدود و نامحصور همه مرتّب و محدود در وی موجود و محلّت‌ها و منزل‌ها در وی ظاهر که الایمان بضع و سبعون باباً و ساکنان و متوطنان در وی مختلف که ستفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقه و طریقت در آن شهر سرایی محدود محصور مطبوع است که دو در دارد و آمد و شد تمامت اسلامیان منحصر است در آن و صحت و مرض ایمانیان به مقادیر آن دو قاعده باز بسته.» (۲۸۶ / ۸۰)

۳-۲-۲- استشهداد به اشعار عربی

علاء قزوینی به دلیل تسلط بر کتابهای فراوان از تاریخ و تفسیر و امثال و دواوین عربی، بسیار به اشعار عربی استشهداد کرده است به گونه‌ای که در مناهج الطالبین، ۹۴۶ بیت عربی درج شده است.

۳-۲-۳- استشهداد به اشعار فارسی

در کتاب مناهج الطالبین اشعار فارسی فراوانی به تناسب موضوع درج شده است که یکی از وجوه ادبیت این کتاب به شمار میرود. علاء قزوینی در میان گویندگان فارسی بیشتر به حسن کاشی (۲۵/۲۸۵، ۳۹/۲۸۶، ۵۷/۲۸۶، ۲۱/۲۸۶)؛ سعدی (۷۱/۲۸۷، ۷/۲۸۷)؛ فخرالدین عراقی (۸۵/۲۸۶، ۴۴/۲۸۷)؛ توجه داشته است اما از دیگر سرایندگان فارسی نظیر فردوسی (۶۷/۲۸۷)؛ عمادی شهریار (۳۵/۲۸۷)؛ کمال اسماعیل (۸۴/۲۸۶)؛ نظامی (۲۴/۲۸۷)؛ مجیر بیلقانی (۸۵/۲۸۶)؛ مسعود سعد سلمان (۳۸/۲۸۷)؛ رشید و طواط (۶۷/۲۸۷)؛ اثیر اخیسکتی (۳۷/۲۸۷) و دیگران نیز ابیاتی آورده است.

۴- نتیجه‌گیری

در این مقاله با بررسی سبک علاء قزوینی در نگارش کتاب «مناهج الطالبین فی معارف الصادقین» در سه سطح فکری، زبانی و ادبی، روشن شد وی نویسنده‌ای احتمالاً شیعه‌مذهب و متمایل به تصوف بوده است. در سطح زبانی، استفاده علاء قزوینی از لغات کهنی که در قرن هشتم کمتر به کاررفته‌اند و واژه‌سازیهایی وی و نیز گویش خاص وی، باعث شده است که کتاب وی، در صورت تصحیح و انتشار بتواند منبعی از لغات فارسی کمتر شنیده‌شده باشد. همچنین روشن شد مناهج الطالبین را، باید اثری ادبی به شمار آورد، که نویسنده آن توانسته است با به کارگیری صنایع لفظی و معنوی و استشهداد فراوان به اشعار شاعران مختلف، به آن جنبه انشای ادبی بدهد. از جمله نقدهایی که با سبکشناسی این کتاب میتوان به این کتاب وارد ساخت، آمیختن بیش از اندازه نثر آن به پاره‌های نثر عربی است که یکدستی آن را اندکی مختل ساخته است.

منابع و مأخذ

۱- قرآن کریم

۲- از کوچه زندان، زرین کوب، عبدالحسین، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹.

- الارشاد فی معرفه حجج الله إلى العباد، شیخ مفید، محمد بن محمد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ۳- الامالی، شیخ طوسی، محمد بن الحسن، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ه.
- ۴- الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، قم، دارالحديث، ۱۴۲۹ه.ق.
- ۵- اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، تصحیح و تنظیم و تحقیق از مهدی شمس‌الدین، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سوم، ۱۳۷۳.
- ۶- برهان قاطع، تبریزی، محمدحسین بن خلف، باهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، دوم، ۱۳۵۷.
- ۷- تاریخ زبان فارسی، نائل خانلری، پرویز، تهران، نشر نو، چاپ اول تجدیدنظرشده، ۱۳۶۵.
- ۸- حافظ خراباتی، رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، ۱۳۵۴.
- ۹- حافظ شیرین‌سخن، معین، محمد، به کوشش مهدخت معین، تهران، انتشارات معین، دوم، ۱۳۷۰.
- ۱۰- حبیب السیر، خواندمیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، دوم، ۱۳۳۵.
- ۱۱- حدائق الحقائق، فراهی هروی، معین‌الدین، به تصحیح جعفر سجادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، دوم ۱۳۸۴.
- ۱۲- عرفات العاشقین و عرصات العارفين، بلیانی اصفهانی، تقی‌الدین محمد، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
- ۱۳- فضائل السادات، حسینی علوی، محمدشرف، به سعی میرزا محمدجعفر کزازی، تهران، ۱۳۱۴ه.ق.
- ۱۴- کشف الغمه فی معرفه الائمه، اربلی، علی بن عیسی، بیروت، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمي لاهل البيت، ۱۴۳۳ق.
- ۱۵- «متن‌شناسی کتاب مناہج الطالبین فی معارف الصادقین و معرفی نسخه‌های خطی آن»، دزفولیان، کاظم و احمد بهنامی، مجله تاریخ ادبیات، ش ۷۹/۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
- ۱۶- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴.
- ۱۷- مزدیسنا و ادب پارسی، معین، محمد، تهران، دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۳۸.
- ۱۸- لغتنامه، دهخدا، علی‌اکبر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۹- مناہج الطالبین فی معارف الصادقین، علاء قزوینی، علی بن حسین، میکروفیلم شماره ۱۳۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۲۰- من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه، محمد بن علی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ه.ق.